پاسخ به هفت شبهۀ ابلیس_ شیخ محمدحسین خراسانی، عبدالحسین طالعی
فصلنامه تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**
سال سیزدهم، شماره ۵۲ «ویژه عدل الهی»، پاییز ۱۳۹۵، ص ۱۲۵_ ۱۴۲

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.9.0]

پاسخ به هفت شبهۀ ابلیس

شیخ محمدحسین خراسانی (۱۳۳۶-۱۴۰۶ق.)
بازنویسی و مقدمه: عبدالحسین طالعی*

چکیده: نگارنده در این گفتار، به هفت شبهه پاسخ می‌دهد که محمد بن عبدالکریم شهرستانی در کتاب الملل و النحل، به طور فرضی از زبان ابلیس در باب شبهۀ خلق خودش مطرح کرده است. این پاسخ‌ها بر اساس قرآن و حدیث است و ضمن بیان و توضیح آنها، برخی از دیدگاه‌های فلاسفه و عرفا نقد شده است. این گفتار، از کتاب دائرة المعارف الاسلامیة فی شرح الخطبة الرضویة برگزیده و بازنویسی شده و منابع آیات و روایات آن بیان شده است. شرح حال مختصر نویسنده و معرفی آثار او و توضیحی دربارۀ کتاب یاد شده در مقدمه آمده است.

کلیدواژه‌ها: شهرستانی، محمدبن عبدالکریم؛ الملل و النحل (کتاب)؛ خراسانی، محمدحسین؛ دائرة المعارف الاسلامیة فی شرح الخطبة الرضویة (کتاب)؛ خلق ابلیس – شبهات و پاسخها؛ عدل الهی.

*. عضو هیئت علمی دانشگاه قم، دانشجوی دکتری واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی تهران
Taleie20@gmail.com

مقدمه

شیخ محمدحسین خراسانی (۱۳۳۶-۱۴۰۶ق.) فرزند شیخ حسن پایین خیابانی مشهدی در مشهد زاده شد. سطوح را در مشهد گذراند و در آنجا نزد آقابزرگ شهیدی فلسفه و نزد شیخ حسنعلی نخودکی سلوک آموخت. پس از رویداد گوهرشاد، تحت تعقیب حکومت وقت قرار گرفت و به سال ۱۳۵۴ ق. به نجف رفت. در آن دیار بیست سال ماند و از محضر آقا ضیاء عراقی، سید ابوالحسن اصفهانی، شیخ محمد حسین اصفهانی، شیخ موسی خوانساری، سید جمال الدین گلپایگانی، سیدعلی قاضی طباطبایی و جمعی دیگر از بزرگان بهره‌مند شد. سپس به ایران بازگشت و چهارده سال در مشهد زیست. پس از آن به تهران رفت که تا آخر عمر در تهران بود.

وی ضمن تدریس در حوزه‌ها، برای مردم دروس عقاید داشت. بعضی از آثار چاپ شده اش: رساله مناسک حج، جواب نامهٔ زاهدان (در پاسخ به بهائیت)، ردّ البدع و الشبهات (در پاسخ وهابیت)، نخبة الکلام فی معرفة الامام (در باب امامت)، اسرار الصلوة، مهمات الاحکام (رساله عملیه)، دائرة المعارف الاسلامیة در شرح خطبه توحیدیهٔ رضویه. برخی از آثار او نیز چاپ نشده‌اند، مانند: شرح دعای عرفه، رساله معاد، چهل حدیث، رساله جبر و تفویض، خلاصة الاصول، مقتل.

مرحوم شیخ محمدشریف رازی در کتاب گنجینه دانشمندان ج ۴ ص ۴۳۲-۴۳۳ و ج ۷ ص۱۹۴- ۱۹۵ شرح حال او را آورده است. همچنین سید داوود طباطبایی واعظ یزدی که سالها نزد او در تهران و مشهد درس آموخته، در مقدمه کتابش دائرة المعارف الاسلامیة در بارهٔ استادش سخن گفته که این سطور، از منابع یاد شده خلاصه شد.

کتاب دائرة المعارف الاسلامیة در شرح خطبه توحیدیه رضویه، یکی از آثار

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.9.0]

مرحوم خراسانی است که حاصل سالها مباحثه او در این زمینه بوده است. نویسنده در ۲۲ رجب ۱۴۰۰ آن را به پایان برده و به سال ۱۴۰۴ ق. /۱۳۶۲ ش. در ۴۶۴ صفحه به هزینهٔ حاج اسدالله ریسمانی به چاپ رسانده است.

وی در این کتاب، مباحث متعددی آورده، مانند: فطری بودن معرفة الله (ص ۲۵ – ۳۳)، نفی تشبیه (ص ۵۴ –۵۹)، توضیح «المثل الاعلی» در زیارت جامعه کبیره (ص ۵۹–۶۹)، معنای کلمه الصمد (ص ۶۹ –۸۴ و ۲۱۹– ۲۲۹)، نفی امکان توهم خداوند (ص ۸۴–۹۲ و ۱۶۹– ۱۷۳)، بینونت خالق و مخلوق (ص ۱۰۶– ۱۰۷)، توقیفیت اسماء الله (ص ۲۳۷– ۲۴۲ و ۳۴۷ –۳۶۱)، مغایرت اراده و مشیت با علم الهی (ص ۲۶۹– ۲۷۷)، علم الهی و علم بلامعلوم (ص ۳۶۱ –۳۷۰).

همچنین شرح بعضی از احادیث را ضمن مباحث آورده است، مانند: حدیث عمران صابی (ص ۴۲۸ – ۴۳۶)، حدیث تردد (ص ۲۸۳– ۲۹۱)، حدیث حقیقت کمیل (ص ۱۲۵– ۱۴۳).

نقد در این کتاب جایگاهی جدّی دارد، مانند: نقد پاره‌ای از مباحث عرفا (ص ۳۸۱ –۴۰۲، ۹– ۲۵، ۳۳–۴۱، ۱۴۳– ۱۶۵، ۱۷۴– ۱۸۷)؛ نقد عبدالرزاق لاهیجی (ص ۲۵۷– ۲۶۹، ۴۴۴– ۴۵۶)؛ نقد پاره از مباحث فلسفی (ص ۲۴۲–۲۴۶).

باری، کتاب با وجود مباحث علمی مفید، نه به لحاظ شیوهٔ نگارش فارسی خوشخوان است و نه به جهت شیوهٔ حروفچینی و صفحه‌آرایی و چاپ. بدین جهت به نظر آمد یکی از مباحث مهم آن به شیوهٔ بازنویسی و تحریر مجدد عرضه شود.

این بحث، پاسخی است به هفت شبهه که به عنوان زبان حال ابلیس بیان شده و در واقع، کلام گروهی از دانشوران است که صریحاً به عجز خود از پاسخ به آنها اعتراف کرده‌اند. مرحوم خراسانی به این هفت پرسش بطور خلاصه پاسخ

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.9.0]

داده است (ص ۱۸۸–۲۱۲). پاسخ‌های ایشان به تحریر روان، مستند کردن، تقسیم مطالب، و مانند اینها نیاز داشت که در این گفتار، بدان پرداختیم. بعلاوه، نکاتی برای تکمیل بحث بدان افزوده شد که میان دو قلاب [] آمده است.

امید است این گفتار مختصر، علاقمندان به این مباحث را به کار آید.

متن

محمد بن عبدالکریم شهرستانی در کتاب *الملل و النحل*، مجلس مناظره‌ای فرضی گزارش می‌کند که می‌تواند میان ابلیس و ملائکه روی داده باشد.

گرچه این مناظره فرضی است، ولی مطالب مطرح شده در واقع پرسش‌هایی است که گروهی از معاندان در طول تاریخ مطرح کرده‌اند. لذا فخر رازی پس از نقل این اشکالها می‌گوید: اگر تمام پیشینیان و پسینیان گرد هم آیند که بخواهند پاسخ شیطان را بدهند، نمی‌توانند مگر همان پاسخی که خداوند به او داده است. ملا صدرا در تفسیر سوره حمد نیز همین مضمون را گفته است.

اینک پرسش‌های فرضی ابلیس را به توفیق الهی (هر یک را پس از اصل سؤال او) پاسخ می‌گویم.

بر اساس این گزارش، فرض این است که ابلیس به ملائکه رو کرد و گفت: فرض می‌کنم که خدای تعالی خداوندِ من و همه آفریدگان است، عالِم قادر است، از قدرت و مشیت سؤال نمی‌شود و هر وقت اراده کند آن شیء موجود می‌شود. او حکیم است، ولی در مورد حکمتش پرسشهایی پیش می‌آید.

ملائکه می‌گویند: آن پرسش‌ها چیست؟ گوید: هفت اشکال است.

اشکال اول:

خداوند قبل از آفرینش من می‌دانست که شرّ از من سر می‌زند، پس چرا مرا آفرید؟ و در این کار، چه حکمتی است؟

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.9.0]

پاسخ:

خداوند می‌دانست که چه کارهایی از تو سر خواهد زد، ولی علم او برای معصیت تو علت نمی‌شود. خداوند همه چیز را می‌داند، از جمله کفر همه کافران را، ولی این علم، علت کار آنها نمی‌شود. اگر او مجبورت کرده بود، این اشکال وارد بود. ولی مجبورت نکرد، چنانکه به ملائکه امر فرمود، و آنها به اختیار خود عمل به فرمان کردند، ولی تو به اختیار خود سر پیچیدی.

پرسیدی: حکمت چه بود که مرا آفرید؟

پاسخ می‌دهم: جواب فلسفی این است: حکمتش این بود که ابلیس، به نهایت شقاوت خود برسد. توضیح اینکه تمام اسمای حسنی الهی در این عالم مظاهر دارد. خداوند تمام موجودات را به توسط اسمای حسنای خود آفرید.

در دعاهای مأثوره آمده است:

و باسمک الذی رفعت به السماوات بلا عمد، و سطحت به الأرض علی وجه ماء جمد... و باسمک الذی فلقت به البحر لموسی، و أغرقت فرعون و قومه... و باسمک الذی به أحیی عیسی بن مریم الموتی... و باسمک العظیم الذی دعاک به داوود... و باسمک الذی سخّرت به البراق لمحمد صلی الله علیه و آله... و اسألک باسمک الذی شققت به البحار، و قامت به الجبال... و اسئلک و باسمک الذی علّمته ملک الموت لقبض الأرواح. (ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۲۷)

این گونه عبارات در دعاها بسیار است. تمام آفریدگان مظهر اسمای خدایند. آسمان مظهر اسم یا رفیع و زمین مظهر اسم امین است. سلیمان علیه‌السلام مظهر حشمت و سلطنت خداست، نوح و موسی مظهر قهر خدایند.

پادشاهان مظهر شاهیّ حق مؤمنان مرآت آگاهیّ حق

شیطان مظهر اسم «یا مضلّ» خداست و باید به نهایت مرتبهٔ شقاوت خود برسد.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.9.0]

هیچ موجودی به عبث و بدون غایت خلق نشده است. کسی که اسباب را نمی‌فهمد، قائل به بخت و اتفاق شده است. کمال درخت در این است که به سوی مقصد خود حرکت کند. کمال و غایت قوای پراکنده در انسان این است که به سوی مقصد حرکت کند. گاهی دو غایت در یک فعل جمع می‌شود. مثلاً شما برای ملاقات یک دوست می‌روید. اگر ملاقات دوستتان ممکن نشد، مردم آن حرکت را باطل می‌دانند، در حالی که در آن صورت غایت دوم حاصل نشده، ولی غایت اول یعنی حرکت قوهٔ عامله تحقق یافته است.

فلاسفه افلاک را صاحب حیات و شعور می‌دانند. سبزواری گوید:

و کلّ ما هناک حیّ ناطق إلی جمال الله دوماً عاشق

این قول در نظر ما درست نیست. افلاک حیات ندارند، بلکه حیات در ملائکه و ملأ اعلی است. ولی در عین حال، حرکت افلاک برای کمال و غایت است. هر موجودی در عالم، روی به کمال و غایت خود دارد.

از خداوند، جز خیر و حکمت صادر نمی‌شود. در دعا وارد شده است: «**خیرک الینا نازل و شرّنا الیک صاعد.**» (طوسی، مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۵۸۶) جعل خیر یعنی وجود، از ناحیهٔ خدا است و ماهیات، شرورند. و ماهیت شیطان، تمرّد و سرکشی نسبت به امر حقّ است.

پاسخ دوم، پاسخ ما است: حکمت در خلق شیطان، امتحان مردم است. خداوند فرمود: «**احسب الناس أن یترکوا أن یقولوا آمنّا و هم لا یفتنون.**»[1] (عنکبوت، ۲)

سؤال می‌شود که چرا این امتحان به سبب شیطان شود و نه به سبب دیگری؟ پاسخ می‌دهیم: به این دلیل که او به سوء اختیار، تمرّد از امر الهی را برگزید، در زمانی که ملائکه به اختیار خود اطاعت امر را برگزیدند. لذا عَلَم سیاه را خودش

۱. مستحبّ است که انسان پس از خواندن این آیه بگوید: «بلی یا ربّ یفتنون».

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.9.0]

بر دوش گرفت. مولوی گوید:

دو علم افراشت اسپید و سیاه آن یکی آدم دگر شیطان راه.

پرسش دوم:

حال که خداوند مرا به مقتضای اراده و مشیت خود آفرید، چرا مرا به شناسایی و اطاعت خود مکلّف ساخت و به تکلیف ملزم داشت؟ و حکمت در تکلیف چیست، با آنکه نه از اطاعت سودی می‌برد و نه از معصیت زیان می‌بیند؟

پاسخ: این اشکال، مختصّ شیطان نیست، بلکه به تمام کفار باز می‌گردد.

امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمود: «إنّ الله خلق الخلق حین خلقهم غنیّاً عن طاعتهم آمناً من معصیتهم، لأنّه لا تضرّه معصیة من عصاه، و لا تنفعه طاعة من أطاعه». (نهج‌البلاغه، خ ۱۹۳)

پس این اشکال شیطان که پرسید: چرا مرا مکلف به معرفت و اطاعت کردی؟ ناشی از نادانی اوست.

می‌پرسد: با آنکه از طاعت و معصیت مردم به او سود و زیان نمی‌رسد، چرا آنها را آفرید؟

گوییم: این کار برای آن است که خودشان راه را به اختیار خود برگزینند، و به اختیار خود به بهشت و دوزخ درآیند. در قرآن فرمود: «لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حیّ عن بینة.» (انفال، ۴۲)

پرسش سوم:

حال که مرا آفرید و مکلف ساخت، و من تکلیف او را به کار بستم و اطاعتش کردم، چرا مرا به سجده بر آدم مکلّف ساخت؟ چه حکمتی است در این تکلیف خاصّ، بعد از اینکه با معرفت و طاعت من، بر او زیاده نخواهد شد؟

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.9.0]

پاسخ:

اولاً این اشکال نیز مشترک الورود است. باید بگوید: چرا ملائک را امر به سجده بر آدم کردی؟ زیرا این امر، مخصوص به شیطان نبود. ملائک نیز که مأمور به سجده بودند، ابتدا علت پرسیدند. گفتند: «**أتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبّح بحمدک و نقدّس لک**». خداوند در پاسخ فرمود: «**إنّی أعلم ما لا تعلمون**». ملائک گفتند: «**لا علم لنا إلّا ما علّمتنا**» و به امر الهی گردن نهادند. (بقره، ۳۰ تا ۳۲) اما ابلیس در برابر امر الهی ایستاد و گفت که من از آتشم و آدم از خاک، پس نباید در برابر او سجده کنم. (اعراف، ۱۲)، و این سوء اختیار او بود.

ثانیاً علمای اخلاق هر بیماریِ اخلاقی را به ضدّش علاج می‌کنند. مثلاً به فرد بخیل می‌گویند که تدریجاً به مردم انفاق کند تا به سخاوت برسد.

خداوند که کبر و غرور را در شیطان می‌دانست، راه تواضع را به او نشان داد تا نخوت از سر او بیرون رود.

در قرآن فرمود: «**أبی و استکبر و کان من الکافرین.**» (بقره، ۳۴)

امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمود: «**فسجدوا إلّا إبلیس، اغرّته الحمیة و غلبت علیه الشقوة، و تعزّز بخلقة النار و استوهن خلق الصلصال.**» (تفسیر صافی، ج ۳، ص ۱۱۲)

پس ملائکه تواضع نشان دادند، ولی ابلیس تکبر ورزید. لذا خداوند که طبیب حاذق است، از روی رأفت و رحمت، دارو می‌دهد. اگر بیمار داروی خود را نخورد، از ناحیهٔ خودش است و خود باید کارش را پاسخ گوید.

ثالثاً ابلیس گفت: من معرفت و اطاعت خدا را به کار بستم و این سجدهٔ من بر اطاعت و معرفتم نمی‌افزاید. این سخن نیز از نادانی او است. هر تکلیفی که خداوند به انسان می‌دهد، سببی برای ترقّی بنده است. در قرآن فرمود: «**و الذین اهتدوا زادهم هدی و آتاهم تقواهم**» (محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۱۷)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.9.0]

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.9.0]

این اشکال شیطان مانند اشکال گروهی از صوفیه است که می‌گویند: چون ما به مقام وصل رسیده‌ایم، نماز و روزه اثری بر ما ندارد، پس به آن نیاز نداریم. در پاسخ آنها باید گفت: وصول به مقام معرفت و اطاعت، اندازه‌ای ندارد که فکر کنیم بالاتر از آن وجود ندارد. بلکه بنده هر چه در اطاعت پیش رود، هنوز بنده است و هرگز از آن حال بیرون نمی‌رود.

به علاوه، عمل به تکلیف، خود عبادت است و سرکشی از آن خود در زمرۀ کفر به خدا است. لذا در آیه وارد شده است: «**و کان من الکافرین.**» (بقره، ۳۴)

پرسش چهارم:

خدا مرا آفرید و بطور اطلاق مکلف ساخت، و به این امر بطور خاص مکلف فرمود. حال که بر آدم سجده نکردم، چرا مرا لعن کرد و از بهشت اخراج کرد؟ من هیچ کار زشتی نکردم جز اینکه گفتم بر غیر تو سجده نمی‌کنم. چه حکمتی داشت که مرا به این ترتیب کیفر داد؟

پاسخ:

اولاً خداوند متعال، اولیای خود را در جایگاهی قرار داده که رضا و سخط آنها را رضا و سخط خود دانست. لذا بیعت با رسول را بیعت با خود دانست و فرمود: «**إنّ الذین یبایعونک إنّما یبایعون الله.**» (فتح، ۱۰)

در حدیث قدسی فرمود: «**من أهان لی ولیّاً فقد بارزنی بالمحاربة و دعانی إلیها.**» (کافی، ج ۱، ص ۱۴۴، باب النوادر، ح ۶)

به همین دلیل، ذیل آیۀ «**فلمّا اسفونا انتقمنا منهم**» (زخرف، ۵۵) امام صادق علیه‌السلام فرمود: خداوند، اسف ندارد. ولی اولیایی برای خود آفرید که اسف و رضا دارند، در حالی که مخلوق خدا و تحت تدبیر اویند. خداوند، رضای آنان را رضای خود و خشم آنها را خشم خود دانست. (کافی، همان)

اکنون می‌گوییم: چه گناهی بالاتر از اینکه کسی امر الهی را ردّ کند و در جایی که خداوند امر به احترام ولیّی از اولیای خود کرده، از آن امر سر پیچد؟ این خود عین بی‌حرمتی به خدای بزرگ است.

ثانیاً سجده بر آدم، آنجا که به امر خدا باشد، عین سجده بر خدا است. لذا ملائک، نه بر آدم که در برابر خداوند، سجده کردند. آدم قبلهٔ آنها بود که به امر الهی قبله خود قرار دادند. چنانکه مردم کعبه را قبلهٔ خود قرار می‌دهند و از این طریق به درگاه الهی سجده می‌کنند. در واقع کعبه، قبله است نه مسجود.

زمانی که حضرت یعقوب پیامبر علیه‌السلام در برابر حضرت یوسف سجده کرد، در واقع به درگاه الهی سجده کرد. خداوند فرمود: «**و رفع أبویه علی العرش و خرّوا له سجّداً**». (یوسف، ۱۰۰) در روایت آمده که سجده در برابر یوسف، سجدهٔ شکر بود نه سجدهٔ عبادت. (تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۶)

اساساً سجده به معنای نهایت خضوع است. خداوند فرمود: «**اسجدوا لآدم**» (بقره، ۳۰) یعنی: نهایت خضوع را در برابر او به جای آورید. اینکه شیطان در برابر کلام الهی ایستاد و گفت: فقط در برابر خدا سجده می‌کنم، نهایت عصیان و تمرّد در برابر فرمان خدا است.

ثالثاً گفت: حال که سجده نکردم، چرا مرا از بهشت اخراج کرد؟

پاسخ اینکه: بهشت جایگاه عاصیان نیست. به آدم نیز فرمود که از بهشت بیرون برو. آدم در اینجا عذر خواست و توبه کرد، چنانکه در قرآن فرمود: «**ربّنا ظلمنا انفسنا و إن لم تغفر لنا و ترحمنا لنکوننّ من الخاسرین.**» (اعراف، ۲۳) یعنی ظلم به نفس را به خود نسبت داد. ولی شیطان سخن از جبر راند و گناه خود را به خدا نسبت داد که عذری بسیار بدتر از گناه بود. شیطان گفت: «**ربّ بما أغویتنی.**» (حجر، ۳۹) او ظلم را به خداوند حکیم نسبت داد. لذا لعن شد، یعنی او را از بساط رحمت الهی

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.9.0]

بیرون راندند.

پرسش پنجم:

خدا مرا آفرید، آنگاه هم به طور اطلاق و هم به نحو خاصّ مکلّف ساخت. من اطاعت نکردم، لذا مرا لعن و طرد کرد. پس چرا به من اجازه داد که نزد آدم بروم و وارد بهشت شوم، و او را به وسوسهٔ خود بفریبم؟ آدم از شجرهٔ منهیّه خورد و خداوند، او را همراه با من، از بهشت بیرون راند. حکمت در این کار چیست؟ در حالی که اگر به من اجازهٔ ورود به بهشت نمی‌داد، آدم از من در امان بود و جاودانه در بهشت می‌ماند.

پاسخ:

اولاً به دلایل عقلی و نقلی ثابت شده که جبر در کار نیست. در اینجا نیز خداوند به زور به ابلیس نفرمود که به بهشت برود و آدم را وسوسه کند. از سوی دیگر راه را بر کسی نمی‌بندد تا هر کس که هدایت یا ضلالت را می‌خواهد، به اختیار خود برگزیند.

آیات زیادی بر این حقیقت گواه است، از جمله:

«**انا هدیناه السبیل إمّا شاکرا و إما کفورا.**» (انسان، ۲)

خداوند در مورد ابلیس فرمود که دو بار به سوء اختیار خود رفته و آدم را وسوسه کرده است. پس همانطور که در آغاز او را مجبور به سجده نکرد، در ادامه نیز راه را بر او نبسته و مجبور به سجده نکرد، بلکه به اختیار خودش وانهاد.

پس این اشکال شیطان ناروا است که چرا مرا به بهشت راه دادی؟ خداوند، راه را بر کسی نمی‌بندد تا بر همه معلوم شود که کدامیک به اختیار خود، راه اطاعت یا عصیان می‌پیماید.

لذا ملائکه خواستند راه را بر آدم ببندند که به طرف شجرهٔ منهیه نرود، ولی به

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.9.0]

آنها خطاب شد که او را واگذارید، من به او عقل داده ام و جبر در کار نیست.

ثانیاً بیرون آمدن آدم از بهشت، برای آن است که نسل پیامبران و اولیاء و اوصیاعلیهم‌السلام از او در زمین پدید آید. (نهج‌البلاغه، خطبه ۱)[1] این یکی از خیرات و برکات هبوط آدم به زمین است. و چند مورد دیگر که قابل احصاء نیست.

[ثالثاً هبوط آدم‌علیه‌السلام و شیطان با هم قابل قیاس نیست. در مورد حضرت آدم‌علیه‌السلام فرمود: ثم اجتباه ربه فتاب علیه و هدی قلنا اهبطا منها جمیعا. (طه، ۱۲۲ و ۱۲۳)، یعنی خداوند، ابتدا آدم‌علیه‌السلام را برگزید و سپس او را به زمین فرستاد. در حالی که به شیطان فرمود: قال فاخرج منها فإنّک رجیم و إنّ علیک لعنتی إلی یوم الدین. (ص ۷۷ و ۷۸)

عملکرد این دو، پس از هبوط به زمین نیز با هم قابل قیاس نیست. حضرت آدم پس از این هبوط، به گریه و توبه و انابه روی آورد. حضرت آدم‌علیه‌السلام آنقدر به درگاه الهی گریست که در شمار «بکّائین خمسه» تاریخ بشر جای گرفت. (کنز الدقائق، ج ۶، ص۳۶۰) امام سجاد‌علیه‌السلام در دعای خود بر حضرت آدم می‌فرماید: "اللهم و آدم بدیع فطرتک و اوّل معترف من الطین بربوبیتک... و الدلیل علی الإستجارة بعفوک من عقابک، و الناهج سبل توبتک..." (بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۲۹۲)

این کجا و برخورد شیطان که در برابر خطاب الهی با کمال لجاجت سوگند خورد که تمام بشر را گمراه کند.

در این حال، چگونه می‌توان گفت که شیطان همراه با آدم، از بهشت رانده شد؟]

پرسش ششم:

شیطان گوید: خدا مرا آفرید، و به طور عموم و خصوص مکلف ساخت، آنگاه لعن کرد، سپس به بهشت راه داد، در حالی که میان من و آدم خصومت بود. پس چرا مرا بر آنها تسلّط داد که من آنها را ببینم ولی آنها مرا نبینند؟ چرا چنین شد

۱. وأهبطه إلی دارالبلیة و تناسل الذریة.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.9.0]

که وسوسهٔ من در آنها اثر کند، ولی در حول و قوه و استطاعت و قدرت آنها اثر نکند؟ چه می‌شد اگر بعد از اینکه آنها را بر فطرت آفرید، آنگاه کسی را بر آنها مسلّط نکند تا زندگی مطهر داشته و شنوا و مطیع باشند؟ آیا این با مبنای حکمت سازگاری بیشتر نداشت؟

پاسخ:

اولاً بر چه اساسی شیطان ادعا می‌کند که خداوند او را بر بنی آدم مسلط کرده است؟ مگر خدا اختیار را از بنی آدم گرفته است؟ یا آنها را در امری – طاعت خدا یا طاعت شیطان – ملزم داشته است؟ چنین نیست. کار شیطان فقط دعوت مردم به گناه است، و آنها خود می‌توانند این دعوت را بپذیرنر یا نپذیرند.

ابلیس خود در قیامت خطاب به پیروانش می‌گوید: «انّ الله وعدکم وعد الحق، و وعدتکم فأخفلتکم و ما کان لی علیکم من سلطان إلا أن دعوتکم فاستجبتم لی، فلا تلومونی و لوموا انفسکم.» (ابراهیم، ۲۲)

[البته شیطان تسلط دارد، اما بر کسانی که خود به سوء اختیارشان، این تسلط را بپذیرند و بدان گردن نهند؛ و باز هم به اختیار بر می‌گردد. در قرآن فرمود: «انما سلطانه علی الذین یتولونه» (نحل، ۱۰۰) و فرمود: «انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لا یؤمنون» (اعراف، ۲۷)]

ثانیاً: همان گونه که ابلیس جنود بسیاری دارد، خداوند نیز جنود فراوانی برای ملائکهٔ خود قرار داده که هر وقت کسی بخواهد متذکر شود، گروه ملائکه به یاری او می‌شتابند. خداوند می‌فرماید: «إنّ الذین اتقوا إذا مسّهم طائف من الشیطان تذکّروا فإذا هم مبصرون.» (اعراف، ۲۰۱)

ثالثاً: درست است که شیطان مردم را می‌بیند ولی آنها او را نمی‌بینند. ولی خداوند این حقیقت را به مردم خبر داده است: «انه یراکم هو و قبیله من حیث لا

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.9.0]

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.9.0]

ترونهم.» (اعراف، ۲۷) آنگاه به آنها خبر داد که شیطان دشمن جدّی شماست، پس مواظب باشید که در دام فریب او نیفتید. «الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین.» (یس، ۶۰)

به علاوه مردم را به استعاذه امر می‌فرماید که در هر کاری- به ویژه امر عبادی- از شر شیطان به خدا پناه ببرید. «فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم.» (نحل، ۹۸)

[وجود چنین دشمنی انسان را همواره بر در خانهٔ خداوند به حالت خضوع می‌دارد، و نعمت عبودیت را به انسان می‌دهد، همین حقیقت کافی است تا انسان ارزش و لذت این عبادت را در یابد. توجه به دعای هفدهم صحیفه سجادیه و مضامین آن این مطلب را می‌رساند]

رابعاً: علاوه بر تمام این عوامل، دری به نام توبه بر روی بنی آدم گشوده تا هر وقت بخواهند، از آن در به سوی خدا روی کنند و لذت بازگشت به خدا را بچشند و به فیض چنین عبادت بزرگی برسند. تمام پاداش‌ها و درجاتی که بر توبه مترتب کرده، به ویژه محبت خود، در اینجا باید مرور شود. «ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین.» (بقره، ۲۲۲)

پرسش هفتم:

خدایم آفرید، به طور مطلق و مقیّد تکلیفم کرد. آنگاه که اطاعت نکردم، مرا لعن و طرد کرد. وقتی خواستم وارد بهشت شوم به من امکان داد و راه بر من گشود. دید که چه کردم، مرا بیرون کرد. آنگاه مرا بر بنی آدم تسلط داد. پس چرا وقتی که تا روز قیامت مهلت خواستم، به من مهلت داد تا «یوم الوقت المعلوم» (حجر، ۳۸)؟ اگر همان زمان جانم را می‌گرفت، مردم از شرّ من در امان می‌ماندند و شرّی در عالم نمی‌ماند. آیا بقای عالم بر نظام خیر، بهتر از آمیختگیِ آن با شر نیست؟

پاسخ:

اولاً حکمت مهلت دادن به شیطان را باید از خدایی جویا شد که به او مهلت داده است (و از حجت‌های معصومش)، نه اینکه از سوی خود سخن بگوییم.

چرا خداوند به کافران و عاصیان مهلت می‌دهد؟ خود فرمود: «و لا یحسبنّ الذین کفروا أنّ ما نملی لهم خیر لأنفسهم أنّما نملی لهم لیزدادوا إثما و لهم عذاب مهین.» (آل عمران، ۱۷۸)

این همان آیه است که حضرت زینب سلام‌الله‌علیها در مجلس یزید اموی خواند تا به او هشدار دهد که مبادا قدرت و امکانات خود را موهبتی الهی بداند و نشانهٔ محبت خدا نسبت به خود پندارد. (بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۵۸)

امیر المؤمنین علیه‌السلام در همین مضمون فرمود: «فأعطاه الله النظرة، استحقاقاً للسخط أو للسخطة و استتماماً للبلیة و إنجازا للعدة.» (نهج البلاغه، خطبه ۱)

[ثانیاً نکتهٔ مهم در خلقت، آزمون مردم است. خداوند متعال، خلقت موت و حیات را برای آزمودن مردم می‌داند که کدام یک، عملی نیکوتر دارند. (ملک، ۲)

امام سجاد علیه‌السلام در دعای ششم صحیفه، پس از اشاره به ویژگی‌های شب و روز و تفاوت‌های آنها با هم، می‌فرماید: «بکل ذلک یصلح شأنهم و یبلو أخبارهم، و ینظر کیف هم فی أوقات طاعته و منازل فروضه و مواقع أحکامه، لیجزی الذین أساؤوا بما عملوا و یجزی الذین أحسنوا بالحسنی»

در این بیان، حضرتش به آیه‌ای از قرآن (نجم، ۳۱) استناد می‌کند که هدف از تفاوت خلقت، آن است که خداوند، هر فرد را بر اساس عمل اختیاری او کیفر و پاداش دهد.

ثالثاً آمیختگیِ عالم به شرّ، نیز نشانه‌ای از اختیار بشر است که پیامد عمل اختیاری – یعنی سوء اختیار– او، بروز شرّ در عالم است.]

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.9.0]

سخن پایانی

صوفیان در این مقام، بسیار در مدح و تمجید ابلیس سخن رانده‌اند که بررسی کلام آنها مجالی تفصیلی می‌طلبد. یکی از شاعران آنها در بیت‌هایی گفت و گویی – واقعی یا فرضی– میان حضرت موسی با ابلیس را گزارش کرده که بر اساس آن، حضرت موسی در راه رفتن به طور برای مناجات، به ابلیس گفت: چرا بر آدم سجده نکردی؟

گفت: عاشق که بود کامل سیر
پیش جانان نبرد سجده به غیر
گفت موسی که به فرمودهٔ دوست
سر نهد هر که به جان بندهٔ اوست
گفت: مقصود از آن گفت و شنود
امتحان بود محب را نه سجود

خلاصه اینکه شاعر، ابلیس را از علماء بالله پنداشته و از افرادی دانسته که در مسیر محبت خدا صادق‌اند.

شگفت‌تر اینکه در ادامهٔ این گفت و شنود، حضرت موسی پرسید: اگر چنین است پس چرا گرفتار لعن از طرف خداوند شدی؟ ابلیس پاسخی داد که زبان حال عرفا است.

گفت: این هر دو صفت عاریت‌اند
هر دو از ذات به یک ناحیت‌اند
ذات من بر صفت خویشتن است
عشق او لازمهٔ ذات من است
لطف و قهرم همه همرنگ شده
کوه و کاهم همه همسنگ شده

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.9.0]

خلاصهٔ این بیانهای شاعرانه و عذرهای بدتر از گناه، آن است که در پیشگاه الهی، طاعت و معصیت یکی است و رضا و سخط او یکسان است، و اساساً امر و نهی او معنای جدّی ندارد، بلکه همه نوعی نمایش برای صرف وقت و سرگرمی انسان است.

امّا متون معتبر دینی در این مورد، حکم عقل را تأیید می‌کند که خلقت، بازیچه و سرگرمی بی‌هدف نیست، بلکه با هدف دقیق پیش می‌رود. در این منظومهٔ آسمانی، امر و نهی معنای واقعی دارند، رضا و سخط او به راستی همچون ظلمت و نور در مقابل هم جای دارند، و طاعت و معصیت او مصداق واقعی خیر و شرّ هستند که هرگز سرِ سازش با هم ندارند.

بر اساس روایات معتبر، قیاس عملی نکوهیده است که شیطان بنیان نهاد و به پیروان خود آموخت که در برابر کلام صریح و روشن خداوند، از پیش خود قصه‌سرایی کنند و بر اساس آن نتیجه بگیرند. کلام «انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین.» (اعراف، ۱۲) در واقع تأسیس مبنایی است که هر کس خواست عصیان خداوند را مرتکب شود، شبه استدلالی برای کار خود بیاورد. شگفتا! که این شبه استدلال‌ها، در بیان این گونه شاعران، راه سلوک و تقرب الی الله نام می‌گیرد و در مدح آن داد سخن می‌دهند.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.9.0]

منابع

قرآن کریم

۱. ابن طاووس، سید علی. *اقبال الاعمال*. تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۹۰ ق.

۲. خراسانی، محمدحسین. *دائرة المعارف الاسلامیة در شرح خطبه توحیدیه رضویه*. تهران، ۱۳۶۲ش.

۳. شریف رازی، محمد. *گنجینه دانشمندان ج ۴ و ۷*. تهران: اسلامیه، ۱۳۵۲ش.

۴. شریف رضی. *نهج البلاغه*. قم: هجرت، ۱۴۱۴ق.

۵. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم. *الملل و النحل*. بیروت: موسسة الکتب الثقافیة، ۱۴۱۵ق.

۶. طوسی، محمد بن حسن. *مصباح المتهجد*. بیروت: فقه الشیعة، ۱۴۱۱ق.

۷. فیض کاشانی، محسن. *تفسیر صافی*. تهران: صدر، ۱۴۱۵ق.

۸. قمی، علی بن ابراهیم. *تفسیر القمی*. قم: دارالکتب، ۱۴۰۴ق.

۹. قمی مشهدی، محمد. *کنز الدقائق*. تهران: وزارت ارشاد، ۱۳۶۸ش.

۱۰. کلینی، محمد بن یعقوب. *کافی*. تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ ق.

۱۱. مجلسی، محمدباقر. *بحارالانوار*. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-19]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.52.9.0]